

ایران در بحران

زوال صفویه و سقوط اصفهان

رودی متی

ترجمه‌ی حسن افشار



Persia in Crisis
Safavid Decline and the Fall of Isfahan
Rudi Matthee

ایران در بحران
زوال صفویه و سقوط اصفهان
رودی متی
ترجمه‌ی حسن افشار
طرح جلد: ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۹۳، شماره‌ی نشر ۱۴، ۱۰۰ نسخه، چاپ خیاری
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۲۴-۹

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌رو هتل پارس، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸
تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳ فاکس: ۸۸۹۶۵۰۰۹
Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، الکترونیکی، ضبط و
ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان» قرار دارد.

سرشناسه: متی، رودلف، ۱۹۵۳ - م
عنوان و نام پدیدآور: ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان / رودی متی؛ ترجمه از انگلیسی: حسن افشار
مشخصات ظاهری: هشت، ۳۶۰ ص: مصور، نقشه
یادداشت: عنوان اصلی:
یادداشت: کتاب حاضر اولین بار در سال ۱۳۹۲ تحت عنوان «زوال صفویه و سقوط اصفهان» توسط انتشارات نامک منتشر شده است.

عنوان دیگر: زوال صفویه و سقوط اصفهان
موضوع: ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق. اصفهان - تاریخ
شناسه افزوده: افشار، حسن، ۱۳۲۲، مترجم
رده‌بندی کنگره: الف ۱۳۹۲ ر ۹ م ۱۱۷۶ / DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۷۱
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۴۰۹۱۳۴

فهرست

۱	سیاس‌گزاری
۲	دیب‌اچه
۶	پیش‌گفتار
۲۳	فصل ۱ - الگوها: ایران در اواخر دوران صفوی
۴۷	فصل ۲ - سیاست‌های دربار صفوی، ۱: شاهان و وزیران، ۱۶۲۹-۱۶۶۶
۷۱	فصل ۳ - سیاست‌های صفویه، ۲: شاهان و وزیران و خویشگان، ۱۶۶۶-۱۶۹۹
۸۹	فصل ۴ - سیاست‌های پولی و تعطیلی ضرب‌خانه‌ها، ۱۶۰۰-۷۰
۱۱۹	فصل ۵ - از جنگ پیوسته تا صلح پایدار: سیاست‌های نظامی صفویه در قرن شانزدهم
۱۴۵	فصل ۶ - سمی پیوندها: مرکز و ولایات، ۱۶۰۰-۱۷۰۰
۱۸۳	فصل ۷ - دین در اواخر دوران صفوی: روحانیان شیعه و اقلیت‌های مذهبی
۲۰۳	فصل ۸ - از ثبات تا آشوب: دهه‌های پایانی، ۱۷۰۰-۱۷۲۲
۲۴۲	جان سخن
۲۵۴	پی‌نوشت‌ها
۳۱۷	کتاب‌شناسی
۳۴۲	نمایه اشخاص
۳۵۳	نمایه موضوعی
۳۵۷	نمایه آثار

نقشه‌ها و تصویرها

نقشه‌ها

- ۱ ایران و پیرامون ایران در دوران صفوی
- ۲ مناطق ضرابخانه‌های صفویه (۹۰۷-۱۵۰۱/۹۹۵-۱۵۸۷)
- ۳ محل ضرابخانه‌های صفویه (۹۹۵-۱۵۸۷/۱۰۵۲-۱۶۴۲)
- ۴ مناطق ضرابخانه‌های صفویه (۱۰۵۲-۱۱۰۵/۱۶۴۲-۱۶۹۴)
- ۵ ایران از آخرین صفوی: فشار عشایر مرزنشین

تصویرها

- ۱ نمایی از اصفهان، ۱۷۰۳، از کورتلیس دبروین (Bruyn) در کتاب سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.
- ۲ میدان شاه اصفهان، ۱۷۰۳، از کورتلیس دبروین، سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.
- ۳ ضرابخانه‌ی اصفهان، اثر امبروزیو پمپو، در سفرنامه‌ی آسیای تقریباً چهار ساله‌ی من امبروزیو پمپو ونیزی.
- ۴ نمایی از سعدآباد، ۱۷۰۳، از کورتلیس دبروین، سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.
- ۵ نمایی از شماخی، ۱۷۰۲، از کورتلیس دبروین، سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.
- ۶ نمایی از لار، ۱۷۰۴، از کورتلیس دبروین، سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.
- ۷ وزیر اعظم خلیفه سلطان، اثر معین مصور، ح ۱۶۵۰، آبرنگ مات و مرکب و طلا روی کاغذ.
- ۸ تسلیم شدن صفویه در قندهار، ح ۱۶۴۰.
- ۹ شاه سلیمان، ح ۱۶۸۰، آبرنگ مات روی کاغذ.
- ۱۰ وزیر اعظم شاه‌قلی خان، اثر حاجی محمد، ۱۶۹۶، آبرنگ مات و مرکب و طلا روی کاغذ.
- ۱۱ شاه سلطان حسین، ۱۷۰۳، اثر کورتلیس دبروین، سفر به مسکو، و ایران و هند، ج ۲، ۱۷۱۴.

رودی (مرو دالف) متی دکتر در مطالعات اسلامی از دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس است. از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ در دانشگاه دلاور تدریس می کرد و چهار سال آخر استاد ممتاز تاریخ در کرسی بیستون در آن دانشگاه بود. در حال حاضر استاد مطالعات ایرانی کرسی دکتر روشن در دانشگاه میامی در شهر کالام پارک است.

کوتاه نوشت‌ها

AAE	آرشیو امور خارجه، پاریس
AME	آرشیو میسیون‌های خارجی، پاریس
ARSI	آرشیو انجمن‌های یسوعی رومی، رم
BA	کتابخانه‌ی آژودا، لیسبون
BN	کتابخانه‌ی ملی، پاریس
BSOAS	خبرنامه‌ی مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی
CA	آرشیو کرملیان، رم
CHI	تاریخ ایران کمبریج
EI ²	دانشنامه‌ی اسلام، ج ۲
EIr	دانشنامه‌ی ایرانیکا
HHSt	آرشیو سردار دربار، و دولت هابسبورگ، وین
IJMES	مجله‌ی بین‌المللی مطالعات خاور میانه
IOR	اسناد وزارت امور هند، کتابخانه‌ی بریتانیا، لندن
IS	اسناد ایرانی
JESHO	مجله‌ی تاریخ اقتصاد و اجتماع شرق
NA	آرشیو ملی هند، دهلی
PF	آرشیو تبلیغات یسوعی، رم
St.Ir.	استودیا ایرانیکا
ZDMG	مجله‌ی انجمن شرقی آلمان

سیاس‌گزاری

کتاب حاضر ثمر سال‌ها تحقیق و تفکر است که از قریب ۲۵ سال پیش آغاز شد، زمانی که دوری بسیار طولانی حکومت شده سلیمان صفوی را برای نگارش پایان‌نامه‌ی تحصیلاتم برگزیدم. از این کتاب درسی برخی از پرسش‌هایی است که در نگارش پایان‌نامه‌ام بریم پیش آمدند و فقط می‌توانم بگویم که این کتاب تحلیل‌ها و پاسخ‌هایی که در این اثر عرضه می‌کنم نمودار پیشرفت فکری من در این مسیر قرار باشند.

مایه‌ی سرافرازی من است. دوست و همکار که در این حرکت فکری دست مرا گرفتند و با تشویق من به پشتوانه‌سازی اشتراکی پشت کتاب در ارتقای این اثر یاریم دادند ادای دین کنم. مثل همیشه نخست باید از نیکی‌کننده‌ی این نگاشته‌ی سیاسی‌گذاری کنم که آموزگار بزرگ من بوده و با هم‌فکری‌اش ناگفته حمایت کرده است؛ ضمنی که اهمیت تاریخ تطبیقی و لزوم بیان روشن و رسای مطالب را به همه‌ی ما گوشزد کرده است.

از همکاران بسیاری که همه یا بخشی از دست‌نویس کتاب را خواندند سپاس‌گزارم. نیازی به گفتن نمی‌بینم که هیچ‌کس جز خود من مسئول خطاهای کتابی باقی‌مانده نیست. مابکل آکس‌وردی سرتاسر پیش‌نویس هاقبل آخر را موشکافانه خواند و توصیه‌هایش آن را ارتقا بخشید. سعید امیراجمند، جرّمی بلک، استیون دیل، ویلیام بلایر، و رگن فوکاسیان، هیرو تاکه مائدا، ورا مورین، مونیکا رینگر، جورجو روتا، و دین استوارت دیگر یارانی بودند که بخش‌هایی از کتاب را خواندند یا درباره‌ی فصل‌هایی از آن راهنمایی کردند. دو باره قدردانی کنم از جورجو روتا و حسن زندیه که منابعی در اختیارم گذاشتند، معصومه‌ی فرهاد و فرهاد حکیم‌زاده که در گردآوری تصویرها کمک کردند، آناندراروپ روی که نقشه‌ی عمومی منطقه را کشید، و استیون آلبام و آنجی هویت که در ترسیم نقشه‌های ضراب‌خانه‌ها یاریم دادند. دین فراوانی به کارمندان و همکاران در دانشگاه دلاور دارم که خانه‌ی دوم من در هجده سال گذشته بوده است. حمایت‌ها و تشویق‌های آنان و به‌طور کلی فضای دوستانه و الهام‌بخشی را که ایشان در دانشگاه برایم فراهم آوردند ارج می‌نهم. همچنین سپاس‌گزارم از جوانا گادفری در

انتشارات «آی بی تاوریس» و الیزابت استون که با پشتکار و پیگیری بر مراحل ویرایش و تولید کتاب نظارت کرد.

نیز مایلم مراتب امتنان خود را از کارمندان بایگانی‌ها و کتاب‌خانه‌های متعددی که در طول این سال‌ها به آنها مراجعه کرده‌ام ابراز دارم، به ویژه آرشیو ملی هلند در لاهه، کتاب‌خانه وزارت امور هند در لندن، کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه و قارشیو میسیون‌های خارجی در پاریس، کتاب‌خانه‌ی آژودا در لیسبون، و آرشیو انجمن‌های یسوعی رومی در رم.

پس با نام مکس و تئو هنوز کار پدرشان را ملال‌آور می‌دانند. البته هر دو کتاب خوانا و قابل فعالیت برای کس و بازی‌هایش برایشان از کتاب هیجان‌انگیزتر است. به سن‌شان که فکر می‌کنم به آنها حقوق می‌دهم، ولی امیدوارم بزرگ‌تر که شدند این کتاب را بخوانند و تغییر عقیده دهند، ولو فقط اندکی. اما حتماً هم شتر از آن که خود بدانند با شور زندگی و طبع طنانشان به من الهام می‌بخشند.

بیشترین قدر را هم را از تئو و ریبا امینی می‌کنم، مهربان‌ترین انسانی که در همه‌ی عمرم شناختم. او هم گه‌گاه به یادم می‌آورد که زندگی در گذشته ممکن است دل‌انگیز باشد ولی زندگی در حال نیز مهم است و من همیشه پاسخ می‌دهم که حالی بدون گذشته وجود ندارد و به ویژه تاریخ ایران گواه آن است. هر چقدر که آن‌ها که تئو و ریبا زندگی در حال را به فریب می‌دهند، این کتاب را به او پیشکش می‌کنم.

دیباچه

اثر حاضر درباره‌ی معماری پیچیده‌ی فروپاشی ایران در دورانی است که غالب ایرانیان و عده‌ی بسیاری از محققان غربی را تنها فقط مرحله‌ی تکوین سرنوشت‌سازی در تاریخ این کشور بلکه یکی از درخشان‌ترین بازگارسازی‌های علمی شناسند. روایت ناسیونالیستی می‌گوید صفویه نخستین سلسله‌ی بعد از مغول‌ها بود که این مهم‌گسیخته را یک‌پارچه کرد. این مهم را بدین طریق انجام داد که سرزمینی را که مرزهای آن به اندازه‌ی ایران با یکدیگر هم‌پوشانی اقلیمی و مذهبی دارند هویت متمایزی بخشید. روزی رسید که ایران صفوی به جامعه‌ای شهری با دستاوردهای بزرگ فرهنگی مبدل شد، ملتی با نگاه فرامرزی که از هر یک از بزرگان و دیپلماسی دوربردش با جهان جهانی‌نگر پیوند یافت. بازیگر اصلی در این زمان شاه عباس کبیر است که نقش شهریار در دوره‌ی رنسانس را ایفا می‌کند و در شکبایی و بزرگ‌ترین شاهات اروپایی معاصرش پهلوی می‌زند. این قوی‌پنجه‌ترین فرمانروای صفوی پس از «پس‌گیری» ایران، شالوده‌ی نظامی و اداری نیرومندی برای آنه پدید آورد و نخبگان اروپایی جدیدش را جانشین عناصر سرکش ایلخانی‌اش کرد و پایتخت تازه‌اش اصفهان را مرکز از ات کانون اداری و اقتصادی خیره‌کننده‌ای شد. حاصل کار او کشوری با مرکزیت واحد و رهبری دوراندیش بود، مرکز دیپلماسی و بازرگانی دوازده‌امنی که تجار ارمنی‌اش از جلفای نو و حاکمانی که شاه عباس در حاشیه‌ی اصفهان برای ایشان ساخت، در کنف حمایت خود او با اقصای جهان از انگلستان تا فیلیپین روابط تجاری برقرار کردند و سفیرانی از این مرکز به دورترین دولت‌های اروپایی و آسیایی رفت و آمد یافتند.^۱ این تصویری است که گذر زمان فقط به درخشش آن بیافزاید و آموخته‌ای از عظمت و عدالت شاهانه و مآلاً نوید دگرگونی بنیادین به نظر می‌رسد.

دگرگونی بنیادین البته هرگز روی نداد. دقیقاً در همین دوره، یعنی قرن شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم، که اوج رنسانس تا آغاز عصر روشنگری و انقلاب صنعتی را در بر می‌گیرد، ایران — مانند بیشتر کشورهای دیگر آسیا — مسیری متفاوت با راه ممالک اروپای غربی را در پیش گرفت. اندیشمندان اروپایی در این دوره کم‌کم از آن چارچوب هستی‌شناختی که منحصرأ تکیه بر کتاب مقدس و حقیقت‌اش داشت فاصله گرفتند و دید بازتر و تجربی‌تری به مسائل اساسی

زندگی و جامعه‌ی انسانی پیدا کردند. فیلسوفان سیاسی انگلیسی و فرانسوی، که در عرصه‌ای با افق‌های فکری و جغرافیایی گسترده‌تر کار می‌کردند، به آرای تازه‌ای رسیدند که حکومت پاسخ‌گو و حاکمیت مردم را طلب می‌کرد و مدعی سنجش‌پذیری منافع خصوصی و مصالح عمومی بود. دانشمندان علم را خدمتگزار تجارت و صنعت کردند، امکان بهره‌برداری کارآفرینان را از ذخایر غنی اطلاعات جدید «سودآور» فراهم آوردند، و زمینه‌ساز هم‌افزایی ابتکارهای دولتی و خصوصی شدند که در اندک زمانی منابع طبیعی را در ابعادی باورنکردنی به خدمت انسان درآورد. آنها به همراه با پیشرفت‌های فراوان در فناوری نظامی — سبب توسعه‌ی بسیار کشمکش‌های سال غرب اروپا از جنبه‌ی نظامی و اقتصادی و بالاتر از همه در علوم کاربردی شد. در حالی که مسافران اروپایی ایران در نیمه‌های قرن هفدهم مسحور شکوه دربار صفوی می‌شدند و عملاً بر انگیز اصفهان مبهوتشان می‌کرد و امنیت شبکه‌ی راه‌های کشور آنها را به تعجب وامی‌داشت، اروپا نسبت به ایران (و بیشتر ملت‌های غیراروپایی دیگر) قدرت اقتصادی، توانایی فرمانروایی و شناخت بیشتری از جهان داشت.^۲

سقوط ناگهانی اصفهان در ۱۶۲۲ (۱۱۳۴ ق)^۳ و ازهم‌پاشی ایران با یورش سپهسالاران ایلخانی، و نیرومندتر از همه نادر شاه، به هرگونه تردید در مورد آینده‌ی کشور پایان داد. هرج و مرج در حدود یک قرن به درازا شید و پیامدهایش تا عصر جدید دوام آورد و ایران را از بخش شهری روسیه، هندوستان، و سرک حکومت اترتوری عثمانی به لحاظ توسعه عقب انداخت. پس از ۱۷۲۲، اروپایی‌ها دیگر به سببی که اکنون تاریک و خطرناک به شمار می‌رفت سفر نکردند. هنگامی که در اوایل قرن هجدهم به ایران بازگشتند هرچه پی شکوه قلمرو صوفیان افسانه‌ای گشتند نیافتند. آنچه یافتند دیار ویشا و آب و هوای مانده‌ای با شهرهای ویران بود و مردمان تنگ‌دست بی‌سواد که گویی سخت نیازمند فرمانروایی غریبی بودند.

این عقب‌گرد از آن پس ایرانیان را به فکر فرو برده است. ایران‌داران پرغرور تمدن بزرگ ایران‌زمین، کشوری با منابع سرشار و فرهنگ پرشکوه، هنوز نتوانستند با این حقیقت تلخ کنار بیایند که میهن‌شان در این دو قرن اخیر به سرعت تبدیل به حیاط خلوت قدرت‌های استعماری شده است. در علت‌یابی معمولاً تقصیر را به گردن «اجنبی‌ها» انداخته‌اند. تنگ‌بینی ایران را زیر سر بیگانگان سلطه‌جوی آزمند دیده‌اند — نه چندان افغان‌ها، بلکه بیشتر حاکمان محلی که جدی‌تر گرفته‌اند و همواره با مخلوطی از حسادت و تحسین و انزجار به آنها نگریده‌اند: نخست پرتغالی‌ها که از جزیره‌ی هرمز، پایگاهشان در خلیج فارس، تهدیدشان کرده‌اند؛ سپس هلندی‌ها

۳ تاریخ‌ها در متن انگلیسی فقط به میلادی است جز چند مورد که تاریخ قمری اول آمده. برگردانی تاریخ‌ها به قمری را با استفاده از منابع فارسی انجام داده‌ام، یا با محاسبه. در حالت دوم، هر جا که سال میلادی تقریباً بین دو سال قمری قرار گرفته از تبدیل آن خودداری کرده‌ام. بنابراین هر جا که سال قمری معادل میلادی را آورده‌ام تقارن تقریبی با آن داشته است.

که کمتر به غارت منابع طبیعی آنها بسته‌اند؛ و سرانجام انگلیسی‌های حیل‌گر که به گمان آنها میخ آخر را بر تابوت استقلال ایران کوبیده‌اند و دارایی‌های ایران را به یغما برده‌اند.

من توجه خواننده را به این فاصله‌ی عظیم واقعیت با تصور جلب می‌کنم نه برای این که ایرانیان را متهم به فراموشی تاریخی کنم بلکه فقط به جهت این که پاره‌ای از مفروضات کتاب را به خورنده یادآور شوم. یکی از آنها این است که حتی اگر سلسله‌ی صفویه از بین نرفته بود، آینده‌ی ایران احتمالاً چندان تفاوتی نمی‌کرد. گسستی رخ نداد. عصر صفویه را دوره‌ی مهمی از تاریخ ایران شناختن یک مطلب است و آن را فصل مقدر غایت‌گرایانه‌ای از یک روایت حماسی ناسیونالیستی دانستن مطلبی دیگر. در این مطالعه‌ی تفسیری به طیف وسیعی از علل — محیطی، اقتصادی، و بالاتر از همه سیاسی — خواهیم پرداخت تا نشان دهیم که چگونه تعامل دولت و جامعه در جهان ناسیونالیستی به گونه‌ای که اتفاق افتاد پیش رفت و تضعیف و سقوط صفویه را به دنبال آورد. تبیین رونوشته‌ی صفویه منظور است نه توضیح علل «ناکامی» ایران در پیروی از تجدید اروپایی. این موضوع دیگری است. جوئل موکیر در کتاب «آخرش راجع به ظهور قدرت صنعتی بریتانیا می‌باشد»^۱ دسمنه‌ی سلی رشد اقتصادی... تلکه‌گیرها و دزدها و انگل‌ها بودند که اقتصاددان‌ها اغلب محروم‌تر از خوار می‌نامیدندشان؛ کسانی که چپاول و بهره‌برداری از کار دیگران را آسان‌تر از این می‌پنداشتند که خورشید به کارهای اقتصادی مولد بپردازند.^۲ مدرک معتبر زیادی در دست نیست که نشان دهد افغان‌ها (یا «اجنبی‌ها»^۳ دیگری) به ایران نیامده بودند، رانت‌خواری از مقام شیوه‌ی مسلط کسب می‌کردند و ایران عزل می‌شد.^۴

از این جا به مفروض دوم می‌رسیم، اینکه با همه‌ی فشارها و دخالت‌های خارجی از اوایل قرن نوزدهم به بعد، که بی‌شک تأثیر زیادی در ضایع سیاسی و اقتصادی ایران داشته‌اند، ربط مستقیم دادن زوال دولت صفوی به نقشه‌های قدرت‌های خارجی هم خطای در فهم است و هم خطای در همخوانی زمانی.^۵ آن زمان، مثل حالا، ایران در درگیری منطقه‌ای و جهانی فراخ‌تری قرار داشت که در سرنوشت‌اش بی‌تأثیر نبود، اما سرنوشت‌اش را اجتناب‌ناپذیر نمی‌کردند. طبیعی است ما در این کتاب به بیگانگان و سرزمین‌های بیگانه نیز اشاره خواهیم داشت؛ بازرگانی راه دور و گردش پول بین قاره‌ای در تحلیل ما مطرح خواهد شد؛ خواهیم دید چگونه فجایع طبیعی و سیاست‌های دول اروپایی، امپراتوری عثمانی، هندوستان، و حتی چین بر اوضاع تجاری و مالی کشور صفوی تأثیر داشت. ولی ما علل رخوت ایران در آغاز قرن نوزدهم را بیشتر در تحولات داخلی‌اش و در کاستی‌های سیاسی و اقتصادی‌اش خواهیم جست که منشأ داخلی داشتند ولو تأثیرناپذیر از جریان‌های بزرگ‌تر خارجی نبودند. سرانجام اینکه، افغان‌ها — که چندان «اجنبی» هم نبودند — در تحلیل ما نه علت بلکه معلول‌اند، زیرا برترین عشایر حاشیه‌نشینی بودند که، چون از مرکز ناخشنود شدند، از زیستگاه مرزی خود کردند و چنگ به نلب ضعیف کشور انداختند.

پیش‌گفتار

از پیش‌انیم قرن پیش که کتاب قطور لارنس لاکهارت سقوط سلسله‌ی صفویه و استقرار افغان‌ها در ایران^۱ منتشر شد، چندان مطلب تازه و قابل‌ذکری درباره‌ی وقایع و تحولات دوره‌ی حکومت دو پادشاه آصفوی، شاه سلیمان (۱۶۶۶-۱۶۹۴/۱۰۷۷-۱۱۰۵) و سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲/۱۱۰۵-۱۱۳۰) و به‌طور کلی راجع به سال‌های منتهی به سقوط صفویه در ۱۷۲۲ به رشته‌ی تحریر در نیامده است. یکی از علت‌های این خاموشی احتمالاً جامعیت ظاهری کتاب لاکهارت به‌شمار می‌رود. پژوهشگران را از سرکشی دوباره به آن دوران ترسانده است؛ و علت دیگر بی‌گمان کمبود منابع تاریخی برای بررسی از نیم قرن پایانی عصر صفوی. مطالعاتی زوال دولت‌های اسلامی و سقوط دودمان‌های ساسانی بر آنها گویا به اندازه‌ی بررسی پیکربندی‌های تازه و بالنده هیجان‌انگیز نیست — به ویژه رمانتیک و نوستالژیک زوال (decline) بار عاطفی هم پیدا کرده است. پس از لاکهارت منابع جدیدی به دست آمده و افکار ما درباره‌ی نیروهای محرک تاریخ دگرگون شده است؛ با این حال هنوز کتاب او چالش‌برانگیزی در راه تجدید نظر کامل در مورد روزهای پایانی عمر صفویه است.^۲

البته رویکرد و برداشت لاکهارت بدون چالش هم نماند؛ استنقد تندوتیز معروف — و تا حدی نامنصفانه‌ی — مارتین دیکسون توجه‌ها را به گرایش‌های «ویگ» شرق‌شناسانه‌ی کتاب لاکهارت جلب کرد.^۳ او مدعی شد که لاکهارت به اوضاع و تحولات اجتماعی و اقتصادی توجه کافی نکرده، به نقش سفیران و بازرگانان و دین‌گستران اروپایی و جامعی صفوی بیش از اندازه اهمیت داده، و هرزگی دربار و سرکوب اقلیت‌ها را علت‌های اصلی سقوط صفوی آن شمرده

۱ با دو نام و دو ترجمه در ایران منتشر شده است: *انقراض سلسله‌ی صفویه*، اسماعیل دولت‌شاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴؛ *انقراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، مصطفی قلی‌عماد، مروارید، ۱۳۶۸.

۲ شرق‌شناسان (Orientalists) عموماً نگاه ترحم‌آمیزی از بالا به پایین به جوامع شرقی داشتند که این جوامع را عقب‌مانده و نیازمند نشان می‌داد. ویگ‌ها (Whigs) جناح اصلاح‌طلب در پارلمان بریتانیا بودند که حزب لیبرال را تأسیس کردند، در مقابل نوری (Tory) ها که حزب محافظه‌کار را تشکیل دادند.

است.^۳ از قضا کتاب لاکهارت زمانی منتشر شد که این جنبه‌اش تا حدودی منتفی شده بود. پانزده سال پیش تر ولادیمیر مینورسکی، محقق روس، کمتر به دین‌گستران و بازرگانان خارجی توجه کرده و بیشتر یک رشته عوامل مهم سیاسی و نظامی و اقتصادی را علت مشکلات بسیار ایران در اواخر عهد صفویه دانسته بود.^۴ در ۱۹۶۶ کلاوس میثائل روربورن در کتاب *نظام ایالات در دوره صفویه** با شروع ترسیم دقیق تشکیلات و تکامل دستگاه دیوانی صفویه بعد تازه‌ای به ابعاد مطالعاتی این سلسله افزود.

پیش‌رشرهای مینورسکی و روربورن سنگ‌پایه‌های محکمی برای مطالعات انتقادی عثمانی‌پژوهان و مغول‌شناسان فراهم آورد. اینان در سی سال گذشته در واکاوی نیروهایی که این امپراتوری‌ها را به زانو درآورد کوشیده‌اند از گرایش‌های شرق‌شناسانه‌ی لاکهارت پرهیز کنند. اما به‌رغم این استناد که تمام به دست آمده، کمتر محقق در مطالعه‌ی ایران اوایل دوران مدرن از آنها بهره‌برده است. این زمینه را نادیده گرفته و ترجیح داده‌اند در مطالعه‌ی اواخر دوران صفوی به سیاست و دین بپردازند.^۵ نتیجه این شده که، غیر از یک مقاله‌ی استثنایی، کوششی برای بازنگری این دوره به صورت جامع صورت نگرفته است.^۶

اثر حاضر می‌خواهد این کار را بکند. بازدید دوباره‌ای از قرن دوم حکومت صفویه است. دوره‌ی بین مرگ شاه عباس در ۱۰۳۸ / ۱۶۲۹ و سقوط اصفهان در برابر مهاجمان افغان در ۱۱۳۴ / ۱۷۲۲. نگاه تازه‌ای به بره‌کنش نیروهای داخلی و بیرونی خواهیم کرد که پاره‌ای همچنان خون در رگ‌های صفویه تزریق می‌کردند و پاره‌ای دیگر به شرطی سقوط نزدیکش می‌کردند. به عللی که خواهیم گفت، من با تلقی لاکهارت از «زوال» صفویه موافق نیستم اما این واژه را به کار می‌برم و شرمندم که ناچارم به کار ببرم. تعبیر «زوال» که برگرفته از سنت تاریخ‌نگاری مسیحی و همچنین اسلامی جا خوش کرده بود، در تحقیقات علمی جدید درباره‌ی ممالک غیرغربی از چشم افتاده و در مورد دولت‌های اسلامی اوایل عصر مدرن به‌یاد آید. بیشتر حکم‌تأب را پیدا کرده است. پژوهشگران هنوز حق دارند از زوال و نیز در قرن شانزدهم، اسپانیا، در بلیب دوم، یا جمهوری هلند پس از عصر طلایی‌اش صحبت کنند، ولی در مورد دولت‌هایی مانند صفویه عثمانی یا هند مغول [= تیموری] با تردید بدان می‌نگرند و با این ادعا که اصطلاح مبهم و بی‌نتیجه است یا این که بازه‌ی زمانی بلندی به اندازه‌ی یک قرن را نمی‌توان چارچوب واحدی به شما آورد آن را رد می‌کنند. اگر بتوانند آن را دور می‌زنند و اگر مجبور باشند بدان بپردازند از روی چاری آن را به کار می‌برند. در متن خاورمیانه‌ی اوایل دوران مدرن، زوال به قول جمال کفادار «واژه‌ای شده که فقط حرف اولش را می‌گویند چون می‌دانند ممکن است اشتباه باشد...»^۷

عنوان ترجمه‌ی فارسی کتاب است به قلم کیکاووس جهان‌داری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳. مشخصات کتاب در آلمانی:

K. M. Rohrborn, *Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16 und 17 Jahrhundert*

یک راه اجتناب از سناریو مسئله‌دار زوال در مورد ایران اواخر عصر صفوی این است که ثبات سیاسی و شکوفایی فرهنگی‌اش را نشان بدهیم. این رویکرد به اندازه‌ی کافی توجیه دارد. تا دهه‌ها سال پس از مرگ شاه عباس اول در ۱۰۳۸/۱۶۲۹ مسافران خارجی در ایران این کشور را امن و امان و دل‌پذیر دیده‌اند و به ویژه دوره‌ی سلطنت نیر‌شاه عباس دوم (۱۶۴۲ - ۱۶۶۶/۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) به آرامش و آبادانی مشهور شد - دوره‌ای که لاکهارت «تابستات سرخ‌پوستی»^۹ توصیفش می‌کند.^۸ شاه همچنان سعی داشت بالاتر از منافع دیوانی متنازع بایستد. میزان جابه‌جایی مقامات عالی نسبتاً اندک باقی ماند.^۹ از نظر سیاسی، نسبت به امپراتوری عثمانی و هند غول‌سوار و مرج بسیار کمتر بود - و اوضاع نسبت به قرن شانزدهم بسیار باثبات‌تر. رفتن شاه عباس دوم و آمدن شاه صفی دوم^{۱۰} در ۱۶۶۶ به همان آرامی رخ داد که جلوس شاه سلطان حسین در ۱۶۶۴. هیچ شاه صفوی در قرن هفدهم فرجام خشونت‌آمیزی نداشت و حتی از سلطنت خراب نشد. علت‌اش خواه مشروعیت انکارناپذیر شاهان صفوی بود خواه ضعف دشمنانشان، تقابل اساسی با اوضاع در استانبول داشت که بین سال‌های ۱۶۲۲ و ۱۷۰۳ چند سلطان مقتول یا معزول شدند، اما اوضاع در هند که کشمکش خانمان‌سوز منتهی به جلوس شاه جهان در ۱۶۲۸ سی سال پس از همان شدت منجر به خلع او شد. اگر طول دوره‌ی تصدی وزیران اعظم را نیز ملاک ثبات بگیریم، برنامه‌ی دولت ایران باز خیره‌کننده است. از ۱۶۲۴ تا ۱۷۲۰ ده وزیر اعظم به شاهان صفوی خدمت کردند که یکی از آنها، شیخ‌علی خان زنگنه، بیست سال تمام بر سر کار ماند. چند وزیر اعظم یک‌بار شدند ولی فقط میرزا ابوطالب خان اردوبادی و میرزا محمد «سارو»^{۱۱} تقی به فرمان شاه گمارده شدند (به ترتیب در ۱۶۳۴/۱۰۴۴ و ۱۶۴۵/۱۰۵۵). استانبول در این بازه‌ی زمانی شاهد آمدن و رفتن هجده وزیر اعظم بود که چهار نفر از آنها به قتل رسیدند، یازده نفر برکنار شدند، دو تن اسیر شدند، و فقط یکی بر سر کار به مرگ طبیعی مرد.^{۱۱}

در این دوره جامعه‌ی صفوی از جنبه‌های دیگر نیز شاداب و تازان می‌رسد. اصفهان در اوج توانمندی اقتصادی و سرزندگی فرهنگی بود. جمعیت‌اش تا پس از بیان‌ترین ترو به فزونی داشت.^{۱۲} بازرگانان از سرتاسر اروپا و آسیا در بازارهای پرکالای آن تردد داشتند. قهوه‌خانه‌ها همه جا بودند (مثل روسپی‌خانه‌ها که ممنوعیت رسمی داشتند). شکوه معدنی در سراسر میدان

۹ Indian Summer تعبیری آمریکایی است در مورد هوای آفتابی و گرمای لذت‌بخش بعد از سوز سرمای در میانه‌ی پاییز. درباره‌ی نسبت‌اش با سرخ‌پوست‌ها روایت‌های متفاوتی وجود دارد.

۱۰ صفی دوم با نام سلیمان (قoul) سلطنت کرد. بنابراین هرجا فقط شاه صفی گفته می‌شود منظور صفی اول است.

۱۱ نام «سارو» را شاه عباس روی او گذاشت چون موبور بود. بنگرید به: غلامان خاصه، گروه نویسندگان، ترجمه‌ی حسن افشار، نشر مرکز، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴.

پهناوری که شاه عباس اول ساخته بود چشم‌ها را خیره می‌کرد. رونق فلسفه و معماری در شهر به حدی بود که مارشال هاجسون را به یاد رنسانس انداخت.^{۱۲} آرامنه‌ی جلفای نو از این محله‌ای که شاه عباس در حاشیه‌ی شهر برای آنان ساخته بود امپراتوری تجاری‌ای را اداره می‌کردند که سراسر اروپا و آسیا را در بر می‌گرفت.^{۱۳} اوضاع در خارج از اصفهان نیز لزوماً ناگوار نبود. تبریز، مرکز آذربایجان و دومین شهر بزرگ ایران، تا نیمه‌های قرن هفدهم رشد کرد.^{۱۴} شیراز شهری بود که اروپایی‌ها باصفا و پیشرفته توصیفش می‌کردند. کشور روی هم‌رفته آرام بود و شورش به خود نداشت.^{۱۵} دهه‌ی ۱۶۹۰، کشاورزی و بازرگانی هنوز رونق داشت و کشاوران سراهای جدید ساخته می‌شد و راه‌ها نسبتاً امن ماندند — نسبت به راه‌های نیمه‌ی خاوری امپراتوری عثمانی و حتی به سیه.^{۱۶} از ژان شاردن، آگاه‌ترین روایتگر اوضاع ایران در عصر صفوی، این سخن مشهور است که هرگز نمی‌توانم از همتای فرانسوی‌ش حال و روز بهتری دارد. و این مشاهدی دیگر او که هر دو ایران، دست‌کم تا پایان دوره‌ی شاه عباس دوم، امنیت خوبی دارند نمودار آرامش کشور است.^{۱۷} در دوره‌ی این که هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد عمارت رفیع یک‌باره ظرف چند دهه ویران شود.

اما تعبیر «زوال» صفویه به این اسان از میدان به در نمی‌رود و محقق‌ی که این دوره را بررسی می‌کند ناچار است توضیحی بدون سبب و سبب به گروهی (کم‌تعداد) چادر نشین چپاولگر که از شرق به ایران می‌تازند برای نابودی ناگهانی سده پیدا کند. هیچ یک از دو امپراتوری همسایه به این شکل ناگهانی از اوج شکوهمندی به ویرانی نیفتادند. عثمانیان ۳۵۰ سال از روزهای شیرین‌شان در حکومت سلطان سلیمان قانس گذشت تا، به تعبیر تاریخ‌نگاری سستی، دچار زوال شدند. سقوط تیموریان هند^{۱۸} نیز روندی مستمر و ناگهانی نداشت. ابتدا دولت مرکزی به چند دولت محلی تجزیه شد و نهایتاً همه در حرکتی رو به درون، حکمت استعماری جدید ادغام شدند.^{۱۹}

کاربرد مجازی اصطلاح «زوال صفویه» در تألیفات ریشه‌ی تاریخی دارد. به منابع دست اول از حاضران و ناظران داخلی و خارجی برمی‌گردد. در ایران صفوی، بیش از امپراتوری عثمانی و هند مغول، یک شاه حکم پایه‌ی طلا یا شخصیتی آرمانی را می‌کند که جانشینانش — فرض می‌شود — از آن فاصله می‌گیرند. سلطان سلیمان (حک ۱۵۱۷-۱۵۶۶) ارجمندترین فرمانروای عثمانی باقی می‌ماند؛ و اتفاق نظر در این مورد که هند مغول در دوره‌ی سلطان اکبر (حک ۱۵۵۶-۱۶۰۵) به اوج رفعت رسید مورد تردید قرار نمی‌گیرد. اما هیچ یک از این دو سلطان به پای شاه عباس «کبیر» نمی‌رسند که بیشترین عظمت را برای سلسله‌ی صفویه به

* در تاریخ‌نگاری ایرانی از شاهان مغول هندوستان با عنوان تیموریان هند یاد می‌شود. بنابراین هرچا در متن انگلیسی کتاب حاضر از مغولان به معنی تیموریان سخن رفته در این برگردان فارسی به تیموریان (هند) تبدیل شده.

دست آورد و نقش مؤثری در بنای شاهنشاهی ایران ایفا کرد.^{۱۹} این استنباط صرفاً رنگ و لعاب جدیدی نیست که بعدها اضافه شده باشد. اندکی پس از مرگ شاه عباس در ۱۶۲۹/۱۰۳۸ ناظران اروپایی او را سلطانی دانا و دادگر خوانده‌اند و ده‌ها سال بعد دوره‌ی پادشاهی او را عصر طلایی کشورداری نامیده‌اند.^{۲۰} همین ناظران درعین حال از آنچه هم که ناکام‌آرآمدی دستگاه دولت به علت تربیت حرم‌سرای جانشینان شاه عباس دیده‌اند انتقاد کرده‌اند. گفته‌اند شاهان برای ناگاه نگه داشتن جانشینانشان آموزش رسمی آنها را در تعلیمات دینی خلاصه می‌کردند و به جای تشویق آن به ورزش با مشروبات و مواد مخدر ناتوانشان می‌کردند.^{۲۱} در دهه‌ی ۱۶۷۰ شاردن با این شاه‌شاه بعد از شاه عباس اول رشد ایران متوقف شد این گونه ارزیابی را باب کرد. او مدعی شد جانشینان شاه عباس آن قدر زنده نمی‌مانند که چاره‌ای برای غلبه بر اختلافات جناحی دربار باشند و بنابراین نمی‌توانند منشأ اثری در نظام حاکم باشند، چنانکه شاه عباس در چهارده حرم مستحکمش بود. شاه عباس دوم، آخرین پادشاه نیرومند دودمان، در جوانی مرد و پس از او پسر ضایع شد. حکومت جانشین او شاه سلیمان به قدری خالی از اتفاقات بااهمیت بود که حتی وفای شاه‌ای رسمی درباره‌اش ننوشتند.^{۲۲} شاه غرق لذات حرم‌سرا شد و امور کاخ به دست رست و خزانگان افتاد.

پس از سقوط اصفهان، تادئوس کرسسکی مبلغ یسوعی لهستانی این حکم را تأیید کرد و اعتباری بدان بخشید و رنگی اخلاقی به آن زد. که شاهد استیلای افغان‌ها بر شهر بود نوشت سلطان حسین، شاه بی‌کفایت خوش‌انجام موجب تسریع زوال برگشت‌ناپذیر ایران شد.^{۲۳} یک قرن بعد *تاریخ ایران* ^{۲۴} جان ملکم که نخستین تاریخ جامع ایران در زبان‌های غربی بود این سناریو زوال اخلاقی را تا سطح تاریخ معتبر بالا برد. این کتاب که سال ۱۸۱۵ منتشر شد فراوان بهره‌مند از منابع فارسی در دسترس نویسنده بود و برخلاف آنها سپس از بین رفته‌اند ولی به شدت متأثر از تفکری است که شایستگی و مردانگی رومی را می‌ستاید و باور به نظریه‌ی دیرین زوال زیست‌شناختی دارد که به روزگار یونانیان باستان می‌گردد و اندیشمندان دوره‌ی روشنگری جان تازه‌ای بدان بخشیدند. در این نظریه، اسبداد رومی با «روح لطیف زنانه»^{۲۵} پیوند می‌یابد که در شهوت‌رانی شاهان و نفوذ زیان‌بار زنان حرم‌سرا نشان می‌گردد. پس هر دو تفسیر به شدت متکی به اخلاق شخص حاکم و نخبگان کشور است. یک روم محیط فکری خشک دوران جرجی^{۲۶} که جمهوری روم باستان را مظهر مدنیت می‌گرفت، برآمده بود و تفکر دوجبه‌ی اکیدی داشت که «فضایل عقل» را در برابر «ذایل شهوت» قرار می‌داد. او نوشت شاه عباس با اینکه بنا بر گزارش‌ها مرد سنگ‌دل و سخت‌گیری بود شجاعت هم داشت. «بدون

۱۹ به فارسی ترجمه شده: *تاریخ کامل ایران*، سر جان ملکم، ترجمه‌ی میرزا اسماعیل حیرت، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.

۲۰ دوره‌ی پادشاهی جرج‌های اول تا چهارم (۱۷۱۴ - ۱۸۳۰) در بریتانیا.

ترس و بدون تردید ... نخبگان‌ش را هم کیفر و هم پاداش داده بود» و «بیشتر به اقتضای سیاست عمل کرده بود تا به موجب شهوت». به استثنای شاه عباس دوم، جانشینان او همه حاکمانی «بی‌ارزش» و آزمند و تن‌پرور و کوتاه‌فکر بودند.^{۲۵}

این آرای ملوک که آبخورشان تصور دیرینه‌ی فساد (شرقی) بود، تصویری که هرزگی را نه با مردانگی بلکه با زنانگی خانمان‌سوز برابر می‌کرد، از آن پس در نوشته‌های غربی به این یا آن شکل تکرار شدند تا این که لاکهارت مهر محققانه‌ی ویکتوریایی^{۲۶} بر آنها زد. پژوهشگران جدید یک مدل فرهنگی نیز به این حکم افزوده‌اند. ادوارد براون در آغاز قرن بیستم از «کمبود غیرعادی شاعران برجسته» در دوره‌ی صفوی نالید و کل ادبیات این دوره را تصنعی و تقلیدی خواند.^{۲۷} پس از او استادرو بائوسانی توجه‌ها را به تأثیر رخوت زای بازگشت به عرفان در برابر علم جلب کرد که ظاهراً در صورت رده‌ی صفوی روی داده بود.^{۲۸} مورخان هنر نیز به این جریان پیوستند و مدعی شدند که جز در چند قله، ویژگی هنرهای تصویری صفویه در قرن هفدهم «ظرافت زیادی و پیچیدگی بی‌نهایت است»^{۲۹} معنای معززش اصالت و خلوص پیشین را ندارد.^{۳۰} حکم کلی در این ارزیابی‌ها در هر دو مورد خلاصه می‌شود که دوره‌ی بعد از شاه عباس اول دوران «زوال آهسته اما پیوسته» است.^{۳۱}

از واپسین روزهای حکومت صفوی یک دیدگاه بومی ایرانی در همین مایه و از همان سرچشمه این ارزیابی را تقویت کرد: تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی با تمرکز بر پیامبران و پادشاهان (رسل و ملوک) پایه‌ی آرمان‌نمایی برای باورش به سیر تمدن در بستر زیست‌شناختی فراهم می‌آورد و آن را با این فرض همراه می‌کند که «شاهان و سیرت شاهان است که جوامع سیاسی را شکل می‌دهد، زیرا اندک فرتاً امور و سرکش است و فقط اقتدار مطلق و مغرور می‌تواند مهارش کند».^{۳۲} گرایش به تصور «ولایت» به مثابه «فعالیت مجردی که در ریز کردار شاه تشخص می‌یابد و توصیف تاریخ آن به عنایت تاریخی یکی خاندان سلطنت» به وخامت این تصویر افزوده است.^{۳۳} محمدباقر سبزواری، شیخ الاسلام افغان در نیمه‌های قرن هفدهم، در کتاب روضة الانوار عباسی فهرستی از آنچه عوامل زوال مملکت را در بر می‌گرفته می‌کند. از جمله‌ی آنها «غرور و خودبینی» شاه، «ظلم» به روستاییان، بی‌توجهی شاه به مع‌ورزی و سوءاستفاده در میان مقامات زیردست، هرزگی جنسی، ناخن‌خشکی شدید به خاطر خشکسالی و ولخرجی زیاد، و غفلت از ارتش است.^{۳۴} ادیبان صفوی اکنون حسرت گذشته را می‌خورند. دهه‌های ۱۶۷۰ و ۱۶۸۰ شاهد نخستین «تاریخ‌های بی‌امضا» درباره‌ی شاه اسماعیل بود، آثار شبه‌تاریخی که از ایام الهام‌بخش اوایل صفویه می‌گفتند و در قصه‌های شیرین هیجان‌انگیزی از دلاوری‌های آن شاه یاد می‌کردند.^{۳۵} اکنون شاه عباس نیز مبدل به پادشاهی آرمانی و فرمانروایی

^{۲۵} منسوب به دوره‌ی سلطنت ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷ - ۱۹۰۱).

افسانه‌ای شده بود که دستاوردهایش گنجینه‌ای از مطالب شنیدنی در اختیار نقالان قهوه‌خانه‌ها قرار می‌داد.^{۳۴}

نویسندگان ایرانی بعد از عصر صفوی نیز مانند هم‌تایان اروپایی‌شان جامعه‌ی سیاسی را مجسم در وجود شاه می‌دیدند و نوعاً سستی دولت صفوی و فرجام تاگوارش را به پوسیدگی بافت اخلاقی در بالاء سبک‌سری نخبگان، و لذت‌جویی درباری که شاه بزدلی در رأسش بود، شاهی که فقط به امور مذهبی علاقه نشان می‌داد، نسبت می‌دادند.^{۳۵} شوشتری از اقدامات عمراصفوی، از سیورغال دادن‌ها و وقف کردن‌های آنان، از توجه آنها به تعلیمات دینی، و از کوشش‌ها برای کمک به معاش مردم عادی ستایش می‌کند؛ ولی صی‌گوید هنگامی که شاه کودن سلطان حسین، بر سر کار آمد بی‌لیاقتی‌اش کشور را به هم ریخت.^{۳۶} علی محمد حزین لاهیجی^{۳۷} و ابی‌حسن عینی^{۳۸} عمر صفویه را به چشم دیده است پیروزی آسان افغان‌ها را هم از اهمال‌کاری زوال کشور می‌داند و هم ناشی از این که نزدیک یک قرن می‌شد ارتش صفوی جنگ ندیده بود. اندک پیش از سقوط اصفهان، محمد شفیع قصه‌ی «گزاف» صحبت شاه سلیمان با درباریان‌ش را پس مرگ با نقل می‌کند. شاه به آنها می‌گوید باید از بین سلطان حسین و برادرش عباس میرزا یکی را بی‌جانیشنی من انتخاب کنید. اگر سلطنت حسین جیون متقی را برگزینید، بدون نگرانی از جنگ می‌آیند بر دل زنان‌تان بنشینید. اما اگر ترجیح می‌دهید عمرتان را روی زین اسب در میان صغیر و بزرگ‌ها غریب‌تر و بی‌بگذرانید، عباس صغیر را انتخاب کنید.^{۳۸} رستم الحکما ادیب اواخر قرن هجدهم به شاه می‌گوید که لذت‌جویی شاهان از مشروعیت آنها نمی‌کاهد. او گمان دیرینه درباره‌ی شاهان خرمیانه را بازتاب می‌دهد و یادآور می‌شود که تفریح و سرگرمی حق فرمانروایان است به شرط آنکه زمانه از رسیدگی آنها به رعایا نشود. می‌دانیم که آخرین شاهان صفوی به ویژه سلطان حسین این شرط را برآورده نکردند.^{۳۹} تاریخ‌نگاری ایرانی قرن بیستم، تحت تأثیر الگوهای اروپایی و آغاز افزودن لایه‌های ضخیمی از رنگ سکولار-ناسیونالیستی به تاریخ کرد و شاهان تن‌پرور و خسته و زده اواخر عصر صفوی و تخریبی را که به جامعه وارد کردند در نقطه‌ی مقابل نادر، شاه مقتدر و مصمم، به قولی ناپولئون ایران، قرار داد که با احیای قدرت نظامی کشور غرور ملی را به ایرانیان بازگرداند.^{۴۰}

در محیط علمی امروز که در مورد تعبیر زوال (غیرغربی) تردید وجود دارد و مخصوصاً با تعبیر زوال از منظر اخلاقی به شدت مخالفت می‌شود، انسان تقریباً ناچار است این گونه تفسیر را بدون تأمل رد کند و دنبال نشانه‌های استمرار شادابی در آثار هنری، بحث‌های دینی، یا غفلت از ابتکار عمل روستایی بگردد. اما این باعث خواهد شد که بسیاری از نشانه‌های انکارناپذیر وجود مشکل از چشم پنهان بماند. انسان ناچار می‌شود سخنان هشداردهنده‌ی کارگزاران کمپانی هند شرقی هلند در اصفهان را ننشیده بگیرد؛ چون آنها هم به لاقیدی و بی‌عرضگی آخرین شاهان صفوی اشاره کرده و آنان را «نوکران یا کوس و ونوس» نامیده‌اند که از حرم‌سرا بیرون نمی‌رفتند تا

واقعیت اوضاع کشور را در بیرون کاخ به چشم خود ببینند. کارمندان کمپانی از چاپلوسی بی‌اندازی انگل‌های درباری که شاه را از وقایع خارج پایتخت بی‌خبر نگه می‌داشتند نوشته‌اند و از نتیجه‌ی حکومت غیرمسئولانه و فساد فراگیر ابراز نگرانی کرده‌اند.^{۴۱} احتمالاً آنها کمتر دیدگاه شرق‌شناسانه داشته‌اند و بیشتر با چشم باز درصدد حفظ خود از جابه‌جایی شبکه‌های قدرت و نفوذ در دربار بوده‌اند تا بهتر بتوانند با تصمیم‌گیرانش تجارت کنند. تأثیر زیان‌بار گوشه‌گیری شاه بر سیاست‌گذاری صوثر را آنها مستقیماً احساس می‌کردند و در نبود یک کانون قدرت مشخص با دربار کاملاً جناحی روبه‌رو می‌شدند که مقاماتش هیچ مسئولیتی را نمی‌پذیرفتند مبادا رقیب آنان را توسل به آن برایشان پاپوش می‌دوختند.

مناجات‌های هشدره‌دهنده‌ی دیگری هم بود که پاره‌ای از آنها را بیگانگان دوستدار ایران بر زبان آوردند. تاج‌ها و تiarها روی هم رفته خوب از ایران نوشته‌اند. ولی در عین حال به کاهش رونق اقتصادی و افت کیفیت رهبری سیاسی نیز اشاره کرده‌اند. البته آنها هم از استعاره‌ی غربی پیروی کردند و آن صورتی است که در دربار دیدند گرایش ذاتی «شرقی» به حیف و میل را نتیجه گرفتند، هر چند ارتقای آنها را امیدوارخوار و رخوت و شهوانیت دامن‌گیر دربار ندارد.^{۴۲} از سوءمدیریت در کشاورزی گفتند. از برابری سبب خشک‌سالی و کاهش محصول و حملات خارجی که در حول و حوش جلوس شاه سلیمان کرمان‌کشور را گرفت نوشتند. نیز مقایسه‌های گویایی بین گذشته و حال انجام دادند. اگر شارلوت می‌تواند بگوید بین سال ۱۶۶۵ که نخستین بار به ایران سفر کرده و سال ۱۶۷۷ که آخرین دیدارش از ایران به ثبت چشمگیری در اوضاع اقتصادی دیده — دارایی‌ها نصف شده‌اند و ارزش پول کشور کم شده — می‌توان گفته‌ی او را جدی نگرفت، نه تنها از این رو که وی مشاهده‌گر باریک‌بینی است بلکه به سبب بدین سبب که انبوهی از اسناد دقیق‌تر دیگر سخن او را تأیید می‌کنند. پنج سال از آخر حکومت شاه صفی گذشته بود که هلندی‌ها نوشتند مأموران دولت قبلی کمتر رشوه می‌گرفتند. در سال ۱۶۸۰ کارگزاران آنها از فقر عمومی کشور سخن می‌گفتند که فروش ادویه و مصرف شکر در میان خبگان پایین آورده بود — حالا به جای شکر وارداتی از مواد قندی ارزان‌تر استفاده می‌شدند. در ۱۶۹۲ تجارت روس به سفیر ایران در مسکو اعتراض کردند که کیفیت تولیدات صادراتی ایران به روسیه پایین آمده است. سرانجام، بزرگ‌ترین دلیل مشکلات اقتصادی کشور کاهش واردات نقره است که منجر به تعطیلی ضراب‌خانه‌ها و کاهش گردش نقره به سبب افت ارزش پول در این دوره شد.

واژه‌ی «زوال» برای این دوره و این اوضاع متناسب به نظر می‌رسد — حتی پیش از این که راه‌ها ناامن شوند و قرارهای پرداخت باج به عشایر مرزنشین به هم بخورد و طغیان‌های آنان و سپس حملات خارجی را به دنبال بیاورد. چنان که جان الیوت درباره‌ی اسپانیای معاصر می‌نویسد، باید دید واقعیت موجود و درک زوال چگونه وارد تعامل با یکدیگر می‌شوند.^{۴۵} زوال واژه‌ای هنجاری و در عین حال نسبی است؛ از این رو همیشه در مقایسه به کار می‌رود. زوال

یک جامعه هنگامی که با ترقی هم‌زمان جامعه‌ی پرشورتر یا نوگراتری مقایسه می‌شود وخیم‌تر به نظر می‌آید.^{۴۶} ایران اواخر عصر صفوی موقعی که با اروپای اوایل دوران روشنگری سنجیده می‌شود، که پیشرفت‌های علمی فراوان و آرای سیاسی براندازانه و بازرگانی پردامنه‌ی جهانی داشت، مصداق روشن آن است. از طرفی یک دوره‌ی زوال اغلب نیمی از جلوه‌اش را از مقایسه با یک دوره‌ی پیشین درخشان‌تر و سرزنده‌تر و با انضباط‌تر می‌گیرد. می‌توان ادعا کرد که قدرت و حاکمیت صفویه در اوایل قرن هفدهم به اوج رسید، اما این پندار که شاه عباس قدرت را به انحصار خود درآورد، بیرگوشه‌گوشه‌ی جامعه مسلط شد، و اینها در زمان جانشینانش بر باد رفت ساد و حاکمان گمراه‌کننده است. شاه عباس با همه‌ی اقداماتی که برای ایجاد تمرکز انجام داد هرگز بر همه‌ی جامعه‌ی ایرانی احاطه نیافت. شاید سیطره‌ی دولت بعد از او تضعیف شد، ولی حتی به‌رغم این که جانشینان او بسیاری از اوقاتشان را صرف خوش‌گذرانی می‌کردند، نوعاً وزیراعظم را بر پایه‌ی تجربه‌ی گسترده و کارایی امتحان پس داده انتخاب می‌کردند. این وزیران چون با گرفتاری‌های کشور روبرو می‌شدند، هنگامی که بر سر کار می‌آمدند برای رفع آنها سخت می‌کوشیدند.

از این جا به هشدار دوم می‌رسیم، این که باید احتیاط کنیم «زوال» را مقوله‌ی همه‌گیری نشماریم که کل نظام را خالی از شادابی و رویایی کرده است. نیروهای مقابل — مدیران سالم، سربازان دلیر، صادرات پررونق — امور دوران منوری نیز فراوان می‌دوند. قزلباش‌ها جایگاه برتر خود در ارتش را از دست دادند، ولی گمراه‌کننده‌ای هم که تا اندازه‌ای جای آنها را پر کردند در دلاوری دست کمی از آنها نداشتند. پولی در گردش از همیشه کمتر شد، لایحه حجم صادرات ابریشم و پشم ایران به رشد ادامه داد. پس باید «تعریف کنیم چیست که دچار زوال می‌شود».^{۴۷} نشاط اقتصادی و قدرت نظامی دو مقوله‌ی نسبتاً آسان در این زمینه است. به ویژه اگر وقایع و اقدامات مشخص ثبت شده باشد و داده‌های کمی وجود داشته باشد. پیرو تحلیل مینورسکی، روشن است که به هم خوردن توازن اراضی سلطانی با اراضی دولتی، که آن را هیچ‌جانبی تلاش برای کوتاه کردن دست قزلباش‌ها بود، در کاهش فراوان درآمد مالیاتی در دوره‌ی بعد از شاه عباس اول تأثیر داشت. همچنین شک نیست که آمادگی نظامی در قرن هفدهم و خصوصاً پس از سال ۱۰۴۹/۱۶۳۹ که صفویه پیمان صلح ژهاب را با عثمانیان امضا کردند که منجر به دست‌نشدنی رهبری به علت جنبه‌ی کیفی‌اش بسیار دشوارتر است، ولی در این مورد نیز دست ما خالی از شواهد قانع‌کننده نیست. جانشینان شاه عباس چون در حرم‌سرا بزرگ می‌شدند شاهان بی‌کیفیت‌تری بار می‌آمدند که حتی در دوران پادشاهی‌شان بیشتر در چهاردیواری کاخ به سر می‌بردند تا در میدان جنگ. اما گوشزد می‌کنیم که نفس عیاشی در دربار مسئله‌ی ما نیست. عیش و عشرت در دربارها همیشه وجود داشته؛ شاهان و امپراتوران در شرق و غرب اوقات بسیاری را در خلوت خود می‌گذراندند و بی‌دریغ برای ضیافت‌های مجلل و اردوهای شکار ریخت‌وپاش

می‌کردند. مفسران صفوی این رفتار را لازمی مقام سلطنت برای تمایش منزلت شاه و آبادی کشور می‌دانستند و آن را می‌پذیرفتند، حتی توقعش را داشتند — مادامی که توازن با هوشیاری، سرسختی، و بزرگواری شاه برقرار بود.^{۴۸}

سرانجام باید از توضیح پدیده بر اساس فرجامی که بعداً از آن مطلع شده‌ایم پرهیزیم — و نه تنها بدین سبب که حتی در سال ۱۷۰۰ هنوز کسی نمی‌دانست که بیش از دو دهه از عمر صفویه باقی نمانده است. اگر بعضی اقداماتی که شاه عباس شروع یا تشدید کرد بعدها مانع از اعمال مؤثر قدرت مرکزی شد، نباید بین علت و معلول رابطه‌ی خودبه‌خودی یا ساده‌ای برقرار کنیم. هم‌چنان که نباید همه‌ی کاستی‌ها را ناشی از تن‌پروری و ناکارآمدی نخبگان بدانیم. صلح زهاب منحنی‌ات نشانه‌ی ناتوانی صفویه و لحظه‌ی آغاز صرفه‌جویی نظامی ایران انگاشته شود، ولی تصمیم آنها به ادامه دادن حالت جنگ با عثمانیان را در عین حال می‌توان تدبیر عاقلانه‌ی نخبگان حاکم بر اساس ارزش‌های واقع‌بینانه‌ای از توانمندی نظامی‌شان به شمار آورد. و زهاب یقیناً نشانه‌ی آغاز فرسایش توان اقتصادی صفویه نبود. همین طور در مورد مسائل اقتصادی. مشکلات ایران علل داخلی زیادی داشت، از جمله محیط طبیعی بی‌رحم، اقتصاد پراکنده، و کمبود کالاهای قابل صادرات که در دوره‌ی حکومت هر شاه تنها و حتی در طول عمر کل سلسله خلاصه نمی‌شدند. شک نیست که کاستی‌های نیروهای مولد از رمق افتادند و پول کمیاب‌تر شد. ولی آیا وخامت اوضاع اقتصادی دلیل بر سبب بود که شاهان نالایق به حاکمان ولایت‌ها اجازه دادند به مردم اجماع‌ها کنند و مالیات‌ها را به قدر قابل تحملی بالا ببرند؟ یا آیا اوضاع جهانی که منجر به کاهش صدور شمش به ایران شد، کسی در این رخوت ایفا کرد؟ آیا عوامل اقلیمی از قبیل خشک‌سالی‌های طولانی به افزایش دفعات مجبور شدن در ماندن به مرزهای شرقی ایران منجر نمی‌شد؟ یا اگر اقلیت‌های دینی آماج اصلی فشار مالی فتنه‌بازان بودند، آیا این فقط از تعصبات روحانیان ناشی می‌شد یا به علت ثروتمندی مفسران و آسیب‌پذیری آنان بود؟

ساختار کتاب

آرایشی مضمونی با روایتی تاریخی در کتاب آمیخته است. فصل اول تحت عنوان «الگوها» طرحی اجمالی از سازوکار دولت و جامعه‌ی صفوی به دست می‌دهد و می‌نویسد: «این بزند بین این گمان که دولت صفوی غولی بود که می‌توانست جامعه را به میل خود بگرداند و این باور که دولت قدرتی اسمی و انتزاعی بود و بیرون از پایتخت کمتر کسی خط شاه را می‌خواند و نواحی تا حدود زیادی خودمختار بودند. جامعه‌ی صفوی به شکل زنجیره‌ای از تنش‌ها بین نیروهای مرکزگرای و مرکزگرا عرضه می‌شود. اولی که موانع مادی ارتباط آسان تا ساختار عشایری و گسیختگی اقتصادی را در بر می‌گرفت، به تفرقه دامن می‌زد و به آزادی عمل گروه‌های زیردست می‌افزود. دسته‌ی دوم که از عناصری مانند محوریت زبان و فرهنگ فارسی تشکیل می‌شدند در

مفروضاتی راجع به سلطنت الاهی شریک بودند، دیدگاه مذهبی وحدت بخشی داشتند که به انسجام اجتماعی و شرایط اجتماعی کمک می کرد، حاکمیت مرکزی را از حدود پشتیبانی نظامی صرف فراتر می برد، و در بهترین حالت تا اندازه ای باعث ثبات می شد.

جز در این پیشگفتار که تحلیل کارکردی ایستایی را دنبال می کند، مابقی کتاب ساختار تکاملی پویایی دارد که در آن سازه های سیاسی به واحدهای کنش صندی با کنش گران سیاسی تبدیل می شوند.^{۴۹} فصل های دوم و سوم درباره ی سیاست های دولت مرکزی بین سال های ۱۶۲۹-۱۶۹۴ است. در این فاصله، درباری که ابتدا کاروان سیاری از همراهان شاه و پیوسته در حال شکری است به دستگاه زمین گیری در کاخ شاه و در زیر سلطه ی خواجگان و زنان حرم سرانبر شیر شکل می دهد. فصل دوم این روند را از آغاز سلطنت شاه صفی در ۱۶۲۹/۱۰۳۸ تا هنگام مرگ شاه عباس دوم در ۱۶۶۶/۱۰۷۷ بررسی می کند. فصل سوم به دوره ی حکومت شاه سلیمان یعنی ۱۶۶۶ تا ۱۶۹۴/۱۱۰۵ می پردازد. خواهیم دید که نظام سیاسی صفوی گرچه نظراً سلسله مراتب شبکه قدرت در عمل انعطاف پذیر و سیال بود. بازیگران منفرد و گروه های قومی و قشرهای اجتماعی در آن مشارکت می دادند یا آنها را در بر می گرفتند، برای تقویت و تحکیم منافع خود می کوشیدند. اهداف موقتی با دیگران به وجود آورند. در نتیجه، شبکه های قدرت و نفوذ، رسمی و غیر رسمی، ایجاد و حفظ می شد. اما نهایتاً همه در اطراف شاه حلقه می زدند که از یک سو رأس همه بود و منصب خدا محسوب می شد و همچون حزبی در بالاسر همه ی احزاب عمل می کرد و از سوی دیگر مرکز گردابی بود و جناحی میان خیل جناح های ناهمساز، هر چند پرزورتر از همه، با رابطه ی شاه با افراد مهم دربار، خصوصاً وزیر اعظم، محور بحث ما درباره ی شبکه ی متغیر قدرت خواهد بود.

فصل چهار از بحث مبارزه بر سر قدرت و ثروت به بحث سیاست گذاری اقتصادی می رسد، موضوعی که منابع فارسی و سفرنامه های خارجی چندان توجهی به آن نشان نداده اند و از این رو در بحث های این دوره محلی از اعراب نیافته است. این فصل، به بحث مراجعه به اسنادی که کارگزاران شرکت های کشتی رانی اروپایی از خود بر جای گذاشته اند، سیاست های پولی حکومت را با عنایت به ذخایر اندک و مرزهای نسبتاً باز کشور بررسی می کند. خواهیم دید که چگونه امور مالی اش را اداره می کند و از سیاست های پولی و مدیریت ضراب خانه ها به دست کیفیت و حجم مسکوکات صفوی پی خواهیم برد. همچنین شاهد خروج پیوسته ی سکه ها از ایران به هندوستان از طریق خلیج فارس، علل و آثار آن، و اقدامات اصفهان، برای جلوگیری از این برون ریز یا وضع مالیات بر آن خواهیم بود.

نهاد ارتش طبیعتاً اهمیت محوری داشت و ابزار اصلی دولت صفوی برای حفظ سلطه و تضمین بقای خود در برابر سرکشان داخلی و دشمنان خارجی بود. اما ارتش در ایران قرن هفدهم نقشی غیر عادی هم داشت. تاریخ نگاران متفق القول اند که یکی از عوامل زوال امپراتوری روم

توسعه‌طلبی نامحدودش بود که با صرف هزینه‌ی بیش از حد در جنگ‌ها خزانه را خالی می‌کرد. صفویه برعکس نه تنها از تلاش برای گسترش قلمروش دست شست بلکه در ۱۶۳۹/۱۰۴۹ به موجب عهدنامه‌ی زهاب به میل خود بین‌النهرین را به عثمانیان داد. فصل پتج درباره‌ی این معاهده است — چگونه شکل گرفت و در چه شرایطی منعقد شد — و به طور کلی از ارتش صفوی و تشکیلات و تطوورش بحث خواهد کرد. نیز توجه ویژه به علل و اسباب تضعیف ساختار فرماندهی و کاهش آمدگی‌ش در قرن هفدهم خواهد داشت.

فصل شش از پایتخت بیرون می‌رود و تعامل مرکز با ولایات را بررسی می‌کند. ادعا می‌شود زنجیر فرماندهی خطی نیست و تا دورترین نقاط از خود مرکز جریان می‌یابد؛ فقط به زور متکی نیست و در اعمال قدرت، ارباب و خشونت را با مذاکره و مصالحه ترکیب می‌کند. توافق‌های داری مختلف بین دو حوزه را خواهیم کاوید. ز درجات مختلف سَنَطَه‌ی مرکزی و اشکال گوناگون درآمدی مالیاتی خواهیم گفت. و چگونگی تغییر آنها را هنگامی که دولت مرکزی هم‌زمان با افزایش اقتدار خود و دریافت مالیات بیشتر از نواحی برآمد خواهیم دید. در این فصل، فعالیت‌های اقتصادی، میراث تجارت به ویژه کشاورزی را بررسی خواهیم کرد و در مطالعه‌ی اوضاع اقتصادی مورد تأثیر بیشتر به روستاها خواهیم پرداخت. منابع فارسی، که اغلب از چشم مرکز‌نشینان به کارش درآمده‌اند، جانب‌داری آشکاری از پایتخت و دربار دارند. نویسندگان شاه را حافظ مردم عادی (رعی) معرفی می‌کنند، ولی خود تقریباً هیچ توجهی به مردم نشان نمی‌دهند مگر مواقعی که نافرمانی‌های شورش‌ریخ داده باشد، که بی‌ثمر آن را بدعهدی و ناسپاسی می‌نامند.^{۵۰} گزارش‌های کمپانی‌های هند شرقی کشورهای مختلف به ما اطلاعاتی از مردم عادی می‌دهند، اما تمرکز آنها در جنوب آسیا است که محل کارشان بود. در زمینه‌ی نیازمندی‌ها نیز همین تمرکز تکرار می‌شود، ولی بیشترین تفصیل را در بهرکمان و تاحیه‌ی هماناش، و بندرعباس در ساحل خلیج فارس، و در تعامل آنها با مرکز

فصل هفتم درباره‌ی برهم‌کنش دین و سیاست در اواخر دوران صفویه است. نشان می‌دهد که چگونه تشکیلات روحانی ترقی کرد و جزء جدایی‌ناپذیری از دستگاه پادشاهی دولت شد. تنش‌هایی که بین گروه‌های ذی‌نفع مذهبی و نخبگان مصدر امور — علمای و صاحب‌رب، طلاب صوفی مشرب، فقهای خشکه‌مقدس — وجود داشت، و بیشتر شد، یا سرریز کرد بررسی می‌شود و خواهیم دید که دسته‌ی اخیر چگونه روزه‌روز در رأس هرم قدرت قرار می‌گرفت. این فصل توجه ویژه به رفتار روحانیان شیعه با اقلیت‌های ایرانی غیرشیعه از جمله ارامنه، یهودیان، و زرتشتی‌ها خواهد داشت. شمار اندکی دین‌گستر اروپایی هم در ایران بودند که فعالیت‌هایشان هم علمای شیعه را خوش نمی‌آمد و هم جامعه‌ی ارمنی اصفهان را که خود به‌سختی دچار دودستگی بودند. موضوع مهم‌تر وضع پرمخاطره‌ی جمعیت بزرگ‌تر اهل تسنن در ایران نیز بررسی خواهد شد، با نظر به این حقیقت تناقض‌آلود که این اتباع اکثراً مرز نشین دولت صفوی

بیشترین تبعیض را از چشم وزیر اعظمی می‌دیدند که خود یک سنی متعصب بود. این فصل در پایان به افزایش مطالبات مالیاتی، کاهش تمایل به سربازگیری از میان جمعیت‌های حاشیه‌ای به خاطر ترتیبات پرداخت باج، و باز با تأکید بیشتر به خصلت شیعی دولت صفوی خواهد نگریست که همه در وخامت شرایط زندگی اقلیت‌ها مؤثر بودند.

فصل هشت از رخدادها و روندهای گوناگونی که در فصل‌های گذشته مطرح شده — کاهش اقتدار سیاسی، افزایش جناح‌گرایی دربار، دشواری فزاینده بسیج و تجهیز ارتش برای دفع حملات نظامی، مشکلات مالی روزافزون، و دل‌کندگی مرزنشینان سنی مذهب — یک جمعیت بی‌نهایتی که بیست سال آخر حکومت صفویه را در بر می‌گیرد به دست می‌دهد. می‌بینیم که جوانان و زنان و خشکه‌مقدسان بر دربار شاه سلطان حسین ضعیف‌النفس مسلط می‌شوند و فساد افسارگسیخته، سوءاستفاده از قدرت، و رقابت بی‌رحمانه‌ی نخبگان با یکدیگر در جناح‌های مختلف حکومت به امکان پاسخ‌گویی درست به چالش‌های روزافزون داخلی و خارجی را از بین می‌برد. در پایان این فصل خواهیم دید که کاهش تمایل به سازش و همراهی با گروه‌های حاشیه‌ای به سبب تأکید فزاینده بر خصلت شیعی حکومت به دل‌کندگی عشایر سنی نواحی مرزی می‌انجامد. عصیان‌گری می‌شوند و دامن می‌گسترند و هجوم تمام‌عیاری شکل می‌گیرد — نخستین مورد از آنچه پیلن «طغیان‌های عشایری» قرن هجدهم توصیفش می‌کند.^{۵۲} در واپسین سال‌های پیش از سقوط اصفهان، بزرگ‌ها در قفقاز چپاول می‌کردند، کردها در مرزهای عثمانی سر به شورش برداشتند، و عشایر بلوچ و افغان — شاید خسته از خشک‌سالی‌های پیایی — شروع به تهدید جدی مرزهای آسیب‌پذیر عراق ایران کردند. افغان‌ها در تلاش برای تصرف کرمان با مقاومت شدید روبه‌رو شدند، ولی در شروع به سوی مرکز ایران چندان مانعی در برابر خود ندیدند و اصفهان را که اکنون پایتخت هراسناک و ترسناک بود به آسانی در محاصره گرفتند.